چه بی‌نشاط بهـــــــاری که بی‌رخ تو رســـــــید

مجید زهتاب

سردبیر

در دیده آبی گردانده‌ام، اشکی افشانده‌ام، فریادها بر سر آسمان زده‌ام؛ در این دو، سه ساعتی که خبر را دریافته‌ام. دوست عزیز و یار دیرینهٔ مسیحائی‌ام پس از ماهها مبارزه با بیماری آخر تسلیم بیدادگریِ مرگ شد.

با فردوسی هم‌فریادم که: اگر مرگ داد است، بیداد چیست و هم‌ناله‌ام که:

همی رفت باید کزین چاره نیست

مرا بدتر از مرگ پتیاره نیست!

حالا که سی‌وششمین شمارهٔ دریچه را زیر چاپ داریم، خوشحال بودم که پس از سالها این اولین مرتبه است که می‌توانیم شمارهٔ بهار مجله را پیش از موکب بهار پخش کنیم و به دست دوستان برسانیم. امروز ناشر گفته بود که سرمقاله‌ای بنویسم و دست به کار نوشتن شادباش و خجسته بادی برای نوروز بودم.

شاد بودم که زاون پس از ماههای اقامت ملال‌آورش در بیمارستان‌های غربتکدهٔ غرب، این نوروز را در میان ما خواهد بود و یاد کرده بودم که این مسیحای جوانمرد مهربان چقدر شیفتهٔ نوروز است و چقدر این بهار خوش به حال ماست که او را داریم و حالا قدرش را هم بیشتر می‌دانیم.

همین دیروز بود انگار که به دوستان نزدیکم گفته بودم:

ـ زاون در مبارزهٔ سختی با بیماری است و باید برای تقویت روحیهٔ او کاری کرد، تا بداند که دوستانش چقدر دوستش دارند و بخواهد که به پاس این همه عشق، اندکی بیشتر در دنیای ما بماند.

حاصل آن گفت‌وگوها یک شماره ویژه‌نامه شد از دریچه که همگان دیدند و بر پیشانی‌اش نوشتیم «به سلامتی زاون». دوستانش به‌ویژه اهالی نجیب سینما چه‌ها که نگفتند و ننوشتند و نکردند برای حمایت او در این جنگ نابرابر؛ جنگ با مرگ!

فردای روزی که با تن مجروح و پیکری فروریخته با یک پرواز اختصاصی به اصفهان آمد، به دیدنش رفتم. با یک جلد دریچه به رسم هدیهٔ دوستان. یک ربع ساعت پیشش ماندم. در تمام این مدت با دو دست ناتوانش مجله را پیش چشم گرفته بود و به جلد سبز رنگ و اسم‌ها و تیترهای روی آن نگاه می‌کرد. یک لحظه چشم برنداشت، حتی تورقی هم نکرد. بالاخره طاقت نیاوردم. سکوت را شکستم و گفتم:

ـ زاون جان! این هدیهٔ دوستان توست، شاید به کار سرگرم کردنت در بیمارستان بیاید.

در پاسخ یک جملهٔ کوتاه بیشتر نگفت، ولی همان یک جمله تمام خستگی را از تن من بیرون کرد. آبی در دیده گرداند، اشکی بر گونه غلتاند، بغض کرد و گفت:

ـ شرمنده‌ام کردید!

او باز خیره شد به آستانهٔ خضراییِ دریچه و من او را بدرود کردم و به قول بیهقی بزرگ: «کان آخرَ العهدِ بِلِقائه».

دیگر ندیدمش تا امروز که ناگهان ساعت سه بعد از ظهر خبرش چون پتک سنگینی بر آیینهٔ خیال فرود آمد: «زاون مهربان امروز جمعه، اول اسفند، ساعت ۲ بعدازظهر همراه با فرشتگان به سفر ابدی رفت».

حالا سه ساعت از وقتی خبر را شنیده‌ام گذشته و این قلم

ناتوان است از گریستن در ماتم او آنچنان که باید! سوگ زاون چیزی نیست که در توان این قلم باشد که ای کاش قلمم ناچار به کشیدن این بار نبود! ای کاش من ناگزیر از تحمل بار مصیبت از دست دادن او نبودم و ای کاش خاک اصفهان ناچار به پذیرفتن او در تاریک‌جای دل خویش نمی‌شد!

اصفهان اما بردبار است. در همین چند سال اخیر پیکر دهها هنرمند و شاعر و موسیقیدان را مهربانانه در آغوش گرفته. اصفهان اما گشاده‌دست است. هرکه به آن قدم نهاده نانش داده و از ایمانش نپرسیده. این شهر کهن به گواه تاریخ همواره نمادی از همنشینی و همدلی همهٔ ادیان توحیدی بوده است. مسجدها و کلیساها و کنیسه‌های چند صدساله گواه عدل این مدعایند.

زاون هم بی‌آنکه بداند یا بخواهد، نماد همزیستی بلکه رفاقت و مصادقت میان ارامنهٔ مسیحی و مسلمانان این شهر شده بود. بی‌تردید می‌گویم که تعداد دوستان مسلمان زاون بسیار بیشتر از دوستان ارمنی او بود. نه اینکه در ارامنه جایگاه فروتری داشت، که این فراوانی دوستان مسلمان فقط به خاطر اکثریت مسلمان این شهر بود.

خوانده‌ایم که در تشییع جنازهٔ مولانا در قونیه پیروان همهٔ ادیان حضور داشتند و به درد می‌گریستند. فردای اصفهان هم تکرار یک تاریخ است. بی‌تردید فردا مسیحیان، یهودیان، زردشتیان و مسلمانان اصفهان سیاهپوش زاون خواهند بود. فردا در کلیسای وانک برایش قرآن خواهیم خواند. فردا در مسجد جامع اصفهان برایش مجلس ختم برپا خواهیم کرد و به خاک خواهیمش سپرد به این امید که در آستانهٔ بهار از خاک این دیار هزار هزار هنرمند شریف و دوست‌داشتنی چون او جوانه بزنند.

رسیدن بهار بر شما هم خجسته باد ای همهٔ آنهایی که زاون ما، مرد بزرگ و صبور و دانا و توانای سینمای ایران را نمی‌شناختید. گرچه این روزها ما دوستان او با سایهٔ عزیز ـ که عمرش دراز باد ـ همداستانیم که:

نه لب گشایدم از گل، نه دل کشد به نبید
چه بی‌نشاط بهاری که بی رخ تو رسید!

زمستان ۱۳۹۳ / اصفهان ـ سده

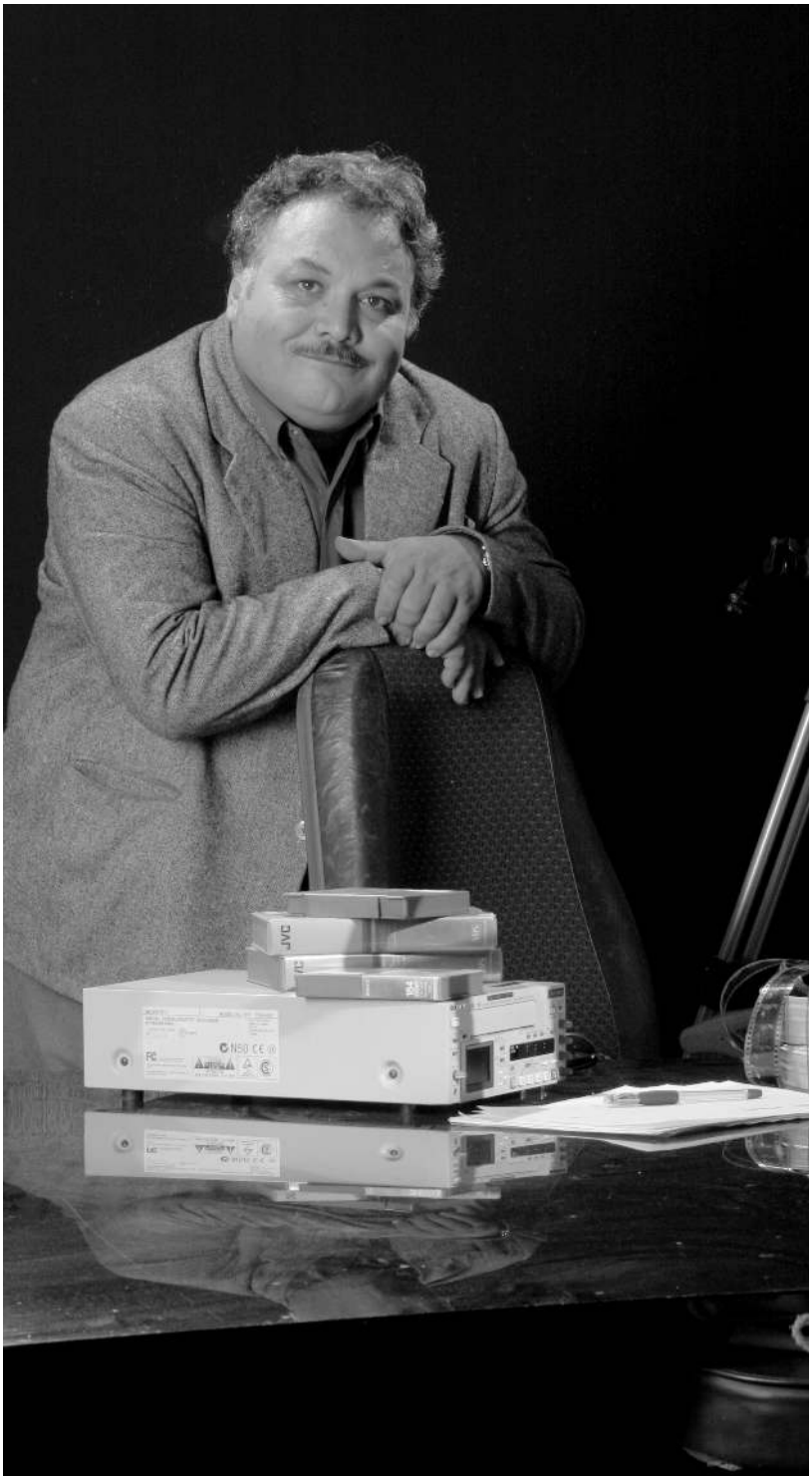

در گذشت انسان وارسته و هنرمند بزرگ، زاون قوکاسیان را به همهٔ اهالی فرهنگ و هنر اصفهان، هنرمندان و هنردوستان کشور، جامعهٔ ارامنهٔ ایران و خانوادهٔ محترم ایشان تسلیت می‌گوییم.

فصلنامهٔ دریچه